گفت‌وگوی «جوان» با همسر و برادر دانشجوی شهید هوشنگ ترکاشوند از شهدای عملیات خیبر

گروه‌های چپ دانشجویی هم در شهادت هوشنگ اشک ریختند

شهید هوشنگ ترکاشوند

شکوفه زمانی

عملیات خیبر در تاریخ سوم اسفند ۱۳۶۲ آغاز شد و پس از ۲۰ روز نبرد خونین، در ۲۲ اسفند ماه با تصرف جزیره مجنون توسط رزمندگان به اتمام رسید. شهید هوشنگ ترکاشوند از شهدای این عملیات است. او که جوانی از اهالی روستای نازول ملایر بود، هوش بالایی داشت و توانست به دانشگاه تهران راه یابد. اما شروع انقلاب باعث شد فعالیت‌های سیاسی شهید بر فعالیت‌های علمی او پیشی گیرد. شهید ترکاشوند در جریان تسخیر لانه جاسوسی امریکا نقش ایفا کرد و سپس در مبارزه با گروهک‌های ضد انقلاب وارد عمل شد. بعد از شروع جنگ، هوشنگ که جزو دانشجویان پیرو خط امام بود، در سال ۱۳۵۹ همراه با شهید حسین علم‌الهدی در عملیات هویزه شرکت کرد و مجروح شد. بار دوم در سال ۱۳۶۲ راهی جزایر مجنون و عملیات خیبر شد که در همین آوردگاه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. در گفت‌وگو با محمدجواد ترکاشوند برادر شهید و فهیمه نباتی همسر شهید، مروری بر زندگی او داشتیم.

■■■

برادر شهید

نماز جای شوخی نیست

برادرم هوشنگ ترکاشوند در روستای نازول از توابع شهر ملایر در سال ۱۳۳۵ به دنیا آمد. از نوجوانی به خواندن نماز اهمیت می‌داد. هرجا که بود چه خانه چه صحرا، درست سر وقت نماز، اذان می‌گفت و شروع به خواندن نماز می‌کرد. یک روز برای چرای گله به کوه رفته بودیم، ظهر بود و هوشنگ به عادت همیشه وضو گرفت و به نماز ایستاد. یکی از بچه‌های روستا که با ما آمده بود شروع کرد به شوخی کردن و سعی داشت هوشنگ را در حال نماز بخنداند. ولی هوشنگ بدون کوچکترین توجهی نمازش را خواند و بعد از نماز به او گفت: «بیا الان هر چقدر که می‌خواهی شوخی کن من بدم نمی‌آید. اما تو نمی‌دانی که نماز جای شوخی کردن نیست. من دارم با خدا صحبت می‌کنم. الان هم خواهش می‌کنم از این به بعد موقع نماز با من کاری نداشته باش».

شجاعت ذاتی

برادرم واقعاً آدم فعالی بود. من به یاد ندارم که یک لحظه از زندگی‌اش بدون تلاش و کوشش گذشته باشد. در سال ۱۳۵۴ دانشجوی کارشناسی رشته زبان و ادبیات عرب شد هر وقت دانشگاه تعطیل بود، به نازول می‌آمد. به جز فعالیت مربوط به خانواده، برای بچه‌های روستا برنامه‌های زیادی داشت و اول از همه کلاس قرآنش را دائر می‌کرد. در سال‌های قبل از انقلاب اینگونه حرکت‌ها شجاعت خاصی را طلب می‌کرد. چون به نوعی حرکت سیاسی تلقی می‌شد. برادرم خیلی زود جایش را در میان دانشجویان مذهبی پیدا کرد و عضو انجمن اسلامی دانشکده شد. از سال‌های ۵۵ تا ۵۷ فعالیت‌های سیاسی دانشجویان کم‌کم علنی شد. در دانشگاه یک گروه از انجمن دانشجویان تفکرات کمونیستی داشتند و در طرف مقابل هم گروه بچه‌های انجمن اسلامی بودند که در آن مقطع هر دو هدف‌شان سرنگونی رژیم شاه بود.

دوست شهید می‌گفت: سال ۱۳۵۶ فعالیت بچه‌های انجمن اسلامی به اوج رسیده بود. خوراک بچه مسلمان‌ها کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی و آیت‌الله‌مطهری و شهید هاشمی‌نژاد بود. یکی از کارهای هوشنگ پخش اعلامیه‌های امام در محیط دانشگاه و بیرون بود. کم‌کم در سطح شهر اتاق انجمن اسلامی به عنوان کانون این فعالیت بر سر زبان‌ها افتاد و همین موضوع باعث شد که نیروهای گارد در ورودی اتاق را آجر چین کنند. هنوز چند روز نگذشته بود که با نقشه شهید ترکاشوند و جمعی از بچه‌ها قرار شد که دخترهای دانشجو چند تیشه و کلنگ با پنهان کردن در زیر لباس‌شان به دانشکده بیاورند و دیوار انجمن را خراب کنند تا انجمن بتواند فعالیتش را آغاز کند. این کار چند بار تکرار شد تا اینکه مأموران رژیم خسته شدند و از پیگیری قضیه دست کشیدند.

فریاد الله‌اکبر روبه‌روی گاردی‌ها

خاطراتی که از فعالیت‌های انقلابی برادرم داریم مربوط به نقل قول همکلاسی‌ها و استادانش می‌شود. یکی از اساتید برادرم می‌گفت: «در زمستان ۱۳۵۷ که روزهای آخر حکومت شاه بود، نیروهای گارد حمله شدیدی را آغاز کردند. آنها از طرف خیابان قدس دانشگاه را به گلوله بسته بودند. باران گلوله بود که ساختمان‌ها و محوطه دانشگاه را مورد هدف قرار داده بود. من از پشت پنجره دیدم که ناگهان ترکاشوند از دانشگاه خارج شد و رفت وسط خیابان روبه روی گاردی‌ها ایستاد. مشتش را گره کرد و از عمق جان فریاد زد: الله‌اکبر، الله‌اکبر، خمینی رهبر. وقتی به دانشگاه برگشت رفتم به سراغش و گفتم می‌خواهی خودت را به کشتن بدهی؟ شهید در جواب گفت: «ما در راه اسلام و انقلاب برای جان خود ارزشی قائل نیستیم».

همرزم علم‌الهدی در هویزه

دو، سه ماهی از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران گذشته بود که در آذر ماه ۱۳۵۹ به شهید مأموریت دادند با تعدادی از دانشجویان پیرو خط امام به جبهه بروند. گویا عملیات بزرگی در پیش بود. برادرم و شهید علم‌الهدی عازم قرارگاه مرکزی سپاه و ارتش در حمیدیه شدند. نوزدهم دی ماه ۱۳۵۹ تعداد قابل توجهی از دانشجویان پیرو خط امام(ره) در هویزه جمع شده بودند. در شروع عملیات نصر گروه دانشجوها به فرماندهی شهید علم‌الهدی از هویزه حمله می‌کنند و ۸۰۰ اسیر می‌گیرند. ولی فردای آن روز دشمن از منطقه جفیر، در جنوب غربی اهواز، دست به حمله می‌زند و باعث می‌شود تعدادی از بچه‌ها در محاصره کامل بیفتند و شهید شوند. چون تانک‌های عراقی به سمت هویزه و سوسنگرد پیشروی کرده بودند، جاده سوسنگرد و هویزه قطع شده بود. در این شرایط بچه‌ها راهی جز عقب‌نشینی به سمت شهر را نداشتند. با راهنمایی یک پیرمرد صحرانشین از طریق شناخودشان را به آن طرف رودخانه می‌رسانند تا اسیر عراقی‌ها نشوند.

همرزم شهید می‌گوید: «سایه دشمن روی شهر افتاده بود. هوشنگ ترکاشوند با همرزمانش باید چهار قبضه آر.پی.جی ۷ به اضافه وسایل لازمی که هر رزمنده باید همراه خود داشته باشد را به ساحل نیستان می‌بردند. آنجا بچه‌های سپاه با ماشین به استقبالشان می‌آیند و می‌روند سوسنگرد و بعد به اهواز که یک دفعه صدای انفجار خمپاره می‌آید. در دومین انفجار خمپاره، سه نفر زخمی می‌شوند و نگران هوشنگ می‌شوند و دنبالش می‌گردند. می‌بینند هوشنگ ته یک گودال است و دارد زخم‌هایش را پانسمان می‌کند تا جلوی خونریزی را بگیرد. با عجله با مجروح‌های دیگر او را با وانت به اهواز و بیمارستان منتقل می‌کنند و هوشنگ از این مجروحیت سخت نجات پیدا می‌کند».

> دو و سه ماهی از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران گذشته بود که در آذر ماه ۱۳۵۹ به شهید مأموریت دادند با تعدادی از دانشجویان پیرو خط امام به جبهه بروند. گویا عملیات بزرگی در پیش بود. برادرم و شهید علم‌الهدی عازم قرارگاه مرکزی سپاه و ارتش در حمیدیه شدند

بازگشت به جبهه

برادرم بعد از مدتی که بهبودی‌اش حاصل می‌شود، دوباره به جبهه می‌رود و این‌بار در عملیات خیبر شرکت می‌کند. در آخرین دست نوشته‌هایش، خود شهید در خصوص عملیات خیبر نوشته بود: «هر کس برای خودش حال و هوایی دارد. یکی زیارت عاشورا می‌خواند یکی دعای توسل، یکی ذکر مصیبت و... هفتم اسفند ماه سال ۶۲ به طرف خط مقدم با برادران راه افتادیم و در حدود یک ساعت راه رفته بودیم. از چند جانب به نیروهای کفر حمله شده بود. از ساعت شش غروب آسمان پر از صدا و نور انفجار و شلیک بود. بر لب همه رزمندگان ذکر دعا بود. از حدود ساعت دو به بعد آتش دشمن روی پشت خط شدیدتر شده بود. برادران با عجله شروع به حفر سنگر می‌کنند. خمپاره و کاتیوشا پشت سرهم در اطراف جاده محل استقرار شلیک می‌شد. اما به حول و قوه‌الهی هیچ ضرری وارد نشد، فقط یک خمپاره، رزمنده‌ای به نام زاهدی را شهید و چهار نفر دیگر را زخمی کرد. برادران نماز ظهر فردا را در چاله سنگر یا کنار سنگر خواندند. تا شب که حمله مجدد است، خدایا تنها امیدمان به توست. برای رساندن امدادهای غیبی و به فرماندهی آقا امام زمان(عج) و دیگر هیچ، خدایا ما را شرمنده باز نگردان» برادرم همان شب بر اثر اصابت ترکش به شهادت می‌رسد.

■■■

همسر شهید

قرار خواستگاری در لانه جاسوسی

اولین دیدار ما برای آشنایی در ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ شکل گرفت. ما آن روز دو، سه ساعتی با هم حرف زدیم. در مدتی که با هم صحبت کردیم هوشنگ سرش پایین بود و مداوم به بند پوتینش نگاه می‌کرد. فردای آن روز برای بار دوم اطراف مسجد همدیگر را دیدیم و توافق اولیه حاصل شد. یک هفته بعد از عید ۱۳۶۰ در لانه‌جاسوسی قرار خواستگاری را گذاشتیم و این بار او با خانواده‌اش به خانه ما آمد. مهریه من یک سفر کربلا بود. با پیگیری‌های هوشنگ خطبه عقد ما به وسیله امام(ره) جاری شد. با دیدن آن خانه محقر امام(ره) و آن چهره نورانی ایمان من استوارتر شد. اولین دیدارم با امام(ره) در بهترین حالت و در بهترین روزی که برای هر دختری قابل تصور است صورت گرفت. آنجا بود که فهمیدم چه سعادتی نصیبم شده است. اول اردیبهشت ۱۳۶۰ آغاز زندگی ما بود و تا بهمن همان سال از حقوق انجمن اسلامی دانشجویان استفاده می‌کردیم. ۶۰۰ تومان در ماه برای مجردها بود و ۹۰۰ تومان برای متاهلین.

بعد از آن شهید به استخدام جهاد دانشگاهی دانشگاه ادبیات در آمد و وضع مالی ما کمی بهتر شد. جهاد دانشگاهی در واقع بازوی اجرای شورای انقلاب فرهنگی بود و کار اصلی جهاد رسیدگی به وضعیت پرونده دانشجویانی بود که در سال ۱۳۵۸ و اوایل ۱۳۵۹ دست به اقدام مسلحانه علیه نظام زده بودند.

این هوا برایم قابل تحمل نیست

من دو سال و ۱۰ ماه با هوشنگ زندگی کردم (البته همان موقع بود که اسمش را عوض کرد و از همه خواست که به جای هوشنگ او را صادق صدا کنند). او انسانی خود ساخته، پر نشاط با ایمان و دلسوز بود. به امام و انقلاب عشق می‌ورزید. در تمام این مدت به جز روزهایی که در جبهه بود هیچ وقت از هم جدا نبودیم. زندگی شیرینی با او داشتم و همیشه دغدغه‌ام این بود که این با هم بودن تا کی ادامه خواهد داشت. ماحصل زندگی ما پسرم محمد است که آخر شهریور ۱۳۶۲ به دنیا آمد. مهرماه ۱۳۶۲ پدر محمد عازم جبهه شد. همسرم به دوستش گفته بود: «این هوا دیگر برایم قابل تحمل نیست. من نمی‌توانم اسیر زرق وبرق دنیا بشوم». از وقتی رفت ۱۳ نامه و هشت تلگراف فرستاد و بارها و بارها زنگ زد و فقط یک بار به مرخصی آمد.

> من دو سال و ۱۰ ماه با هوشنگ زندگی کردم (البته همان موقع بود که اسمش را عوض کرد و از همه خواست که به جای هوشنگ او را صادق صدا کنند). او انسانی خود ساخته، پر نشاط با ایمان و دلسوز بود. به امام و انقلاب عشق می‌ورزید

با سر خونین در خواب ابدی

بعد از اینکه خبر شهادت همسرم آمد، ۱۲ اسفند ماه ۱۳۶۲ برای شناسایی و تحویل جنازه همسرم به معراج شهدا رفتم. محلی بود در خیابان بهشت کنار پارک شهر که جنازه‌ها را آنجا نگهداری می‌کردند. چون عملیات خیبر تازه انجام شده بود شهدای زیادی را آورده بودند. در سالن بزرگ پزشک قانونی پر بود از تابوت‌هایی که کنار هم چیده شده بودند. باید داخل تابوت‌ها را یکی یکی نگاه می‌کردم تا اینکه هوشنگ را پیدا کنم. عاقبت یافتمش با سر خونین به خواب ابدی رفته بود. همان لباس‌های جبهه تنش بود. انگار خوابیده بود. پشت سرش خونی بود و قسمتی از مغزش از پشت سرش بیرون زده بود. بدنش یخ زده و خیلی جمع‌وجور شده بود.

شب قبل از شهادتش دوستش خواب دیده بود که در اثر باران، گل ولای همه دانشگاه تهران را فرا گرفته است. فردای آن شب غم و شهادت هوشنگ روح همه را غم‌زده کرده بود. ۱۴ اسفند ۱۳۶۲ پیکر شهید را به دانشگاه آوردند که بسیار اثرگذار بود. دانشجویانی حضور داشتند که وابسته به جناح چپ بودند. خیلی از آنها کسانی بودند که به لحاظ فعالیت‌های سیاسی شهید نقطه مقابل او قرار داشتند، اما آن روز بر جنازه همسرم اشک می‌ریختند. تابوت شهید دور حیاط دانشکده تشییع و به سمت ملایر رفت و شب در سردخانه بیمارستان شهر منتقلش کردند تا فردا صبح تشییع صورت بگیرد. روز بعد وصیت‌نامه شهید در بین مردم قرائت شد. آن زمان محمدم پنج ماهه بود که پدرش به درجه شهادت رسید. مردم با دیدن یادگار شهید اشک می‌ریختند. شهید وصیت کرده بود در نازول در روستای زادگاهش دفن شود تا مادرش برای رفتن به قبرستان اذیت نشود.

نگاه

خیبر و آغاز بمباران گسترده شیمیایی دشمن

غلامحسین بهبودی

هر چند عملیات خیبر در اسفند ماه ۱۳۶۲ آغازگر عملیات سالانه ایران در جبهه‌ها بود و بیشتر نیز به این نام شناخته می‌شود، اما در طی عملیات خیبر، عراق برای اولین بار به شکل گسترده از بمباران شیمیایی استفاده کرد و سنگ بنای این جنایت جنگی را بنا گذاشت. جنایتی که هیچگاه از سوی نهادهای بین‌المللی مورد مؤاخذه قرار نگرفت.

■■■

خیبر در اسفند سال ۶۲ در منطقه بکر هور آغاز شد. عراق پیش از آن تصور نمی‌کرد که ایران بخواهد در همچین منطقه‌ای عملیات کند. چرا که خاک باتلاقی هور امکان حضور ادوات سنگین را به راحتی نمی‌داد. به هر روی با آغاز عملیات خیبر، عراق برای اولین بار در طول تاریخ جنگ به شکل گسترده از تسلیحات شیمیایی استفاده کرد. شدت عمل دشمن در بهره‌برداری از این تسلیحات به قدری بود که خبر آن در تمام جهان پیچید.

تعداد قابل توجهی از مجروحین شیمیایی ایرانی پس از مداوای اولیه، راهی برخی از کشورهای اروپایی شدند و تصاویر آن در شبکه‌ها تلویزیونی پخش شد. در این شرایط کشورهایی نظیر امریکا که تا پیش از خیبر سعی می‌کردند کاربرد محدود یا حتی‌المقدور متوسط عراق از بمب‌های شیمیای را نادیده بگیرند، این‌بار مجبور به واکنش شدند. هر چند که این واکنش‌ها صریحاً عراق را مسئول بمباران شیمیایی معرفی نکردند و به این ترتیب غیر مستقیم به او چراغ سبز برای تداوم چنین بمبارانی را هدیه کردند.

بعد از مدتی که سر و صداهای رسانه‌ای فروکش کرد، صدام با واقعیتی روبه‌رو شد که شاید تا پیش از این در خصوص آن تردید داشت؛ شورای امنیت نه تنها در سال ۶۲ که تا سال ۶۷ از صدور قطعنامه در خصوص کاربرد تسلیحات ممنوعه در جنگ عراق با ایران ممانعت کرد و همین موضوع باعث شد بعثی‌ها در تمامی عملیات بزرگ ایران از سلاح‌های شیمیایی به شکل گسترده استفاده کنند. کار به جایی رسیده بود که در عملیات کربلای ۴ وقتی نیروهای غواص و گردان‌های آبی خاکی خط شکن در ساحل دشمن گیر افتاده بودند، بعثی‌ها ساحل ایران را بمباران شیمیایی کردند تا خیال‌شان را از بابت هرگونه حرکت احتمالی ایرانی‌ها راحت کنند.

تا پایان دفاع مقدس چندین نقطه از جبهه‌های جنوب، غرب و حتی شمال غرب آلوده به تسلیحات شیمیایی شده بودند. طی سال‌های ۶۶ و ۶۷ نیز شهرهای سردشت و حلبچه بمباران شدند. عملیات خیبر در واقع سنگ محکی برای صدام بود تا پس از سنجش واکنش منفعلانه ابرقدرت‌ها، چراغ سبز برای تداوم بمباران شیمیایی را دریافت کند. چنانچه در متن نیز آورده شد، بعثی‌ها تا آخرین روزهای جنگ به راحتی از سلاح‌های شیمیایی استفاده کردند و هیچ وقت به خاطر این جنایت جنگی مورد مؤاخذه قرار نگرفتند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۰۵

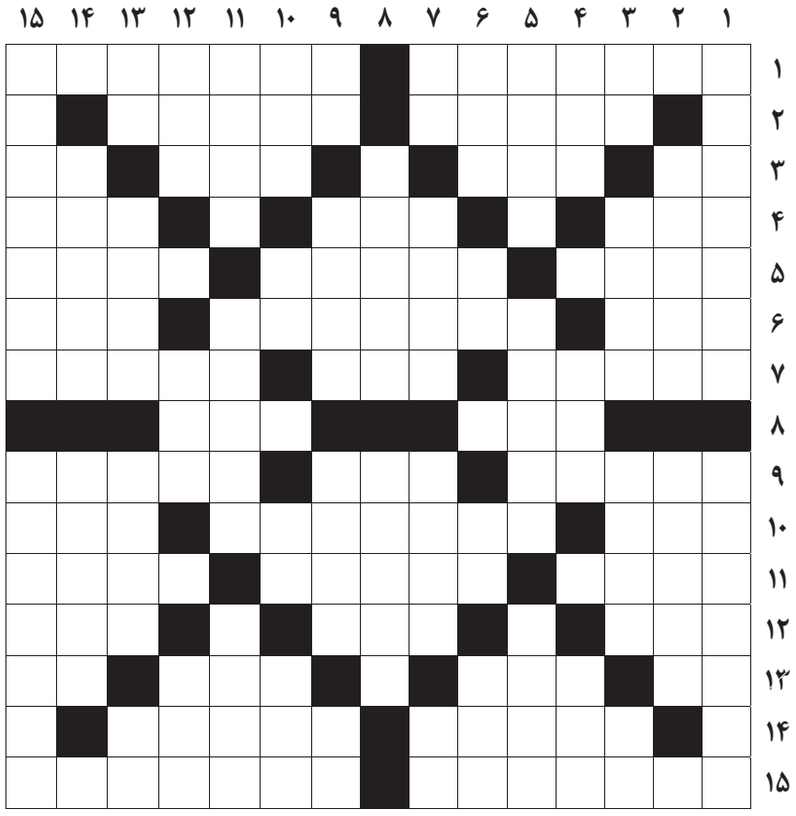

از راست به چپ

■ ۱- لوزالمعده- نام قدیم مازندران ■ ۲- مظهر عدالت- همسایه آرژانتین ■ ۳- پول ژاپن- نویسنده در انتظار گودو- گذرگاه- علامت مفعول ■ ۴- سود حرام- نیزه- مرتجع فلزی ■ ۵- پیروز- خواندن قرآن- دختر مازنی ■ ۶- از حروف یونانی- کنایه از متملق و چاپلوس- نشای برنج در گیلان ■ ۷- سرزمین کربلا- مظهر بدکرداری و خباثت در افسانه‌ها- قصیده‌سرای نامی قرن ششم ■ ۸- زنگ- خاور ■ ۹- رهبر استقلال هند- شستن فرنگی- کالبدشکافی ■ ۱۰- نام- ضررساننده- از حروف انگلیسی ■ ۱۱- خستگی شدید- تیمی قدرتمند در فوتبال هلند- نام مارکس، فیلسوف و اقتصاددان آلمانی ■ ۱۲- از سازهای موسیقی- بخشش بلاعوض- خالص ■ ۱۳- تیم فوتبالی در فرانسه- میانه بدن- فلز چاپ- حیوان باوفا ■ ۱۴- دارنده صفات ناپسند- کار منظم و معمول ■ ۱۵- شهری در خراسان رضوی- پرده پوشی از اسرار دیگران

از بالا به پایین

■ ۱- قبول کردن- التهاب دیواره معده ■ ۲- نوعی زیستن که بین مرگ و زندگی است- ایالت ■ ۳- یادداشت- نوعی گاز فرار، بی رنگ و بو و قابل اشتعال- نمدار- مغرور ■ ۴- غم و اندوه- شوق و ذوق- قطع سینمایی ■ ۵- رشته کوهی در امریکا- قنات- هدف تیر ■ ۶- نیتروژن- حرف فاصله- نه سر پیاز نه ته پیاز- آزاد ■ ۷- نور اندک- تیم فوتبالی در قطر- کلمه- تکیه بر پشتی ■ ۸- روزنامه ژاپنی- بازگشت از گناه ■ ۹- علم پزشکی- مروارید- کانال تلویزیونی- تکرار حرفی ■ ۱۰- هالوژن مایع- خط کش مهندسی- برگ برنده- جدا ■ ۱۱- بقچه لباس- فیلسوف نامدار فرانسوی نویسنده کتاب تهوع- واحد امواج فرکانس ■ ۱۲- بی خبر از گرسنه- کاراکتر- درخت همیشه لرزان ■ ۱۳- تپه و پشته- فنی در کشتی- کله‌پز- رمق آخر ■ ۱۴- بیمار- کمک کننده ■ ۱۵- بی قراری و اضطراب- حقه بازی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲					۳		
	۸					۵		
			۲	۷	۴			
		۵						۱
		۱		۲	۷			۶
	۴							
۹		۷			۳	۶	۲	
			۴		۶			
۵							۹	

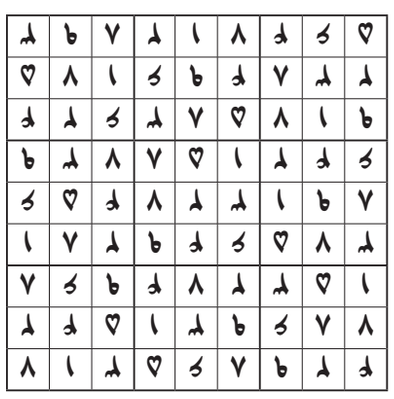

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۷۰۴